

## نکاتی چند در مورد سیاست

### آغاز سخن

از همان نخستین روزهای پیدایش انسان، این واقعیت بر ملا گردید که انسانها در سرشت و ماهیت خویش اجتماعی اند. با پیشرفت انسان و گوناگونی جوامع بشری، انسانها به این مسأله واقف گردیدند که جهان ما جهان بیکران همکاری و تفاهم است. از خود بیگانگی یا جداشدن از چیزی که جزء موجودیت انسانی است، در خور شأن ما نیست. اکنون به این واقعیت بیش از هر زمان دیگر باید معترف گردید که به منظور رشد و شگوفانی جامعه، به ترکیبی از تئوری و عمل یعنی هم به تئوریسین و هم به پیدائی نیروهای مادی ضرورت میباشد، چون با کرم دیگران زیستن، شرم آور است.

در بسیاری از موارد زندگی و حیات سیاسی، تشخیص حق در مسایل بین المللی دشوار بنظر میرسد، در اینمورد به صداقت و حقانیت تحلیلهای خود اتکا باید داشت، اما این واقعیت را باید پذیرفت که نحوه برداشت از واقعیت های تاریخی، چگونگی بهره بردن از تاریخ را نیز معین میسازد و این مسأله قابل تأمل است که در همچو موارد خطر سوء استفاده از تاریخ نیز موجود میباشد، در اینباره مسایلی در مورد ایدئولوژی و بازگشت به گذشته ها نیز میتواند مطرح بحث قرار گیرد. بنأء، از عالم بیرون به عالم درون باید روی آورد، نه برای تحقیق در ماهیت ذهن و روان، بلکه برای بحث در طرز عمل، این دو عالم را نباید از هم جدا ساخت، زیرا چنانکه دیدیم این جدایی فقط در تصور و اندیشه میگنجد. در واقع، هر دو در زمان و مکان یکی هستند، هر اتمی هسته زنده دارد و هر ذهنی قالبی مادی. در سلسلهء تکامل، عالیترین اذهان به کوچکترین اتم پیوسته است و بهمین جهت، قوانین کلی باید بر دیگری نیز صادق آید.

تعیین حدود حقوق و مکلفیتهای افراد و دولت و تعیین آزادیهای شهروندان جامعه، عبارت از قانون میباشد. قوانین، بخودی خود و در شرایط تاریخی هر کشوری، به حوادث شکل داده و بدانها مفهوم میبخشد و همچنان نباید فراموش کرد که هر حادثه، حادثهء تاریخی بشمار نمیرود و طبیعتاً، تاریخ و تاریخ نویسی از هم متفاوتند و همچنان در این عرصه، میان فاکتهای تاریخی و قضاوت تاریخی باید تمایز قابل گردید.

قابل یادآوریست که در کنار سایر واقعیهای موجود مورد بحث در زندگی اجتماعی انسانها، یکی هم بحث سیاست است. سیاست را نباید جدا از علم پنداشت، سیاست خود، علم است. در مورد سیاست بسیار گفته اند و نوشته اند، از جمله، میخوانیم که:

سیاست بما میآموزد تا در مورد مسایل کشوری یعنی در مورد مسایلی از قبیل مصلحت نظام و منافع دولتی باید اندیشید؛

سیاست زمینی است که روزانه بر آن گام مینهیم و هوایی که هر دم بدرون میبریم؛

سیاست میگوید که کشور ما از کجا آغاز میشود و تا کجا امتداد مییابد؛

سیاست شغل ما و درآمد ما و آسایش ماست؛

سیاست تعیین میکند که آیا ما میتوانیم بر سرنوشت خود حاکم باشیم و یا باید در کنج زندان بپوسیم ؛

سیاست مقرر میدارد که حق چیست و عدل کدام است؛

سیاست میرهاند یا بر زمین میزند؛

سیاست حکم مینماید که کشتن و وطنپرستی است یا تروریزم ؛

سیاست داوری میکند که آگاهی چیست و گمراهی کدام است ؛

سیاست عرق گرم جبین شما را میگیرد و از آن سراب داغ میسازد و به سینه خود تان فرو میبرد یا اجازه م میدهد در راه آسایش خود و عزیزانتان و اعتلای میهنتان بکار افتد؛

سیاست فرمان میدهد که هدف وسیله را توجیه میکند یا بالعکس؛

سیاست عنصری ساده و بسیط نیست، تافته ایست بافته شده از تار و پود جامعه و اقتصاد و فرهنگ و تاریخ و جغرافیا؛

سیاست چکیده و عصاره هزاران عاملی است که شاید همیشه در واپسین ترکیب نمایان نباشند؛

اما تاهمه دست بدست هم ندهند، معجونی بنام قدرت سیاسی پدید نمیآید؛

مهمترین ویژه گی سیاست، زنده بودن آن است؛

سیاست با هر گوشه و کنار انسان سرو کار دارد در آن رخنه میکند و بنا بر این نمیتواند، خود زنده نباشد؛

در سیاست نیز مانند زندگی، هم اندیشه و خرد و تصمیم و برنامه دخیل است و هم بیفکری و نابخردی و دولی و بی برنامه گی و بخت و تصادف؛

خصیصه اساسی سیاست، زنده بودن آن و نیز تحرك آن است که در هر نگرشی همواره باید مطرح نظر باشد؛

اهمیت تأثیر اندیشه ها و آرمانها و تصمیمهای سیاسی را در مقدرات کشورها و جهان میتوان مشاهده نمود؛

اهمیت نظریات سیاسی تقریباً همیشه ناشی از این بوده که اندیشه در فضای جامعه پخش شده و زمینه را برای عمل بعدی سیاسی آماده ساخته است؛

هیچ تصویری از سیاست کامل نیست، چنانکه هر نقشی از زندگی ناتمام است؛

هیچکس در زندگی به همه آرزوهایش دست نمی یابد و همیشه جای پشیمانی و دریغ است؛

سیاست گرگاه و عرصه برخورد های طبقاتی در رابطه با مسأله قدرت است، نی انسجام امور عامه بنفع همگان؛

کمال در سیاست نیز مانند هر عرصه زندگی آدمی، سرابی بیش نیست؛

و در نهایت سیاست پایان ناپذیر است.

هیچیک از این عوامل به تنهایی قادر به ایجاد محصول نهایی نیست، اما بدون آن، پدیده ای موسوم به سیاست در زندگی ما حاکم نمیشود.

در مورد کشور عزیز ما افغانستان، عوامل و موانع توسعه سیاسی کشور را باید شناخت، جنگ در افغانستان یکی از فصلهای غم انگیز زندگی ما افغانها محسوب میگردد. ما دریافتیم که ثبات در اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور ما يك پروسه است و بوسایل و امکانات ضرورت دارد، در اینباره تناقص منطقی و تناقص سیاسی را از هم باید تفکیک نمود، نهادهای اجتماعی و نهادهای سیاسی را باید شناخت و این واقعیت را باید درك کرد که دولت صرف در چهارچوکات قانون شکل میگیرد. برخوردهای فرهنگی و فرهنگهای برخورد را باید در اینمورد معین و مشخص ساخت و همچنان این حقیقت را بدیگران باید گوشزد نمود که بین اخلاق و سیاست ارتباط مستقیم موجود میباشد.

قابل یادآوری میدانم که بخصوص در دو سده اخیر، برخی از نخبگان سیاسی افغانستان میخواستند در ساخت و بافت جامعه ایکه بر صدر آن قرار میگرفته اند، اصلاحاتی بکنند و یا تغییراتی دهند، گرچه اینان در وجدان تاریخی توفیقاتی بدست آوردند و نامشان به نیکی در صفحه روزگار بر جای ماند، اما خود قربانی خواستها و بستر نامساعد اجتماعی شدند، نمونه های بارز فراوانی را در سراسر تاریخ کشور میتوان مشاهده کرد و کارنامه های تاریخی آنان را مطالعه نمود.

وطن عزیز ما افغانستان، کشور استبداد زده است و این نیز یک واقعیت است که زور، ضعیفترین وسیله برای تغییر اذهان و ذهنیت مردم بشمار میآید. در روابط بین الدول و در مجموع سیستم بین المللی نیز، آنهایکه استعداد و توانایی همگرایی را ندارند، در رفع مناقشات بین المللی به وسایل غیر متعارفی متوسل میگرددند. با در نظر داشت واقعیت های جامعه ما، از استبداد و انارشسیسم در آینده افغانستان باید جلوگیری بعمل آید. نباید وسیله و هدف باهم مخلوط گردند، بلکه ایندو از هم باید تفکیک گردیده و در عین زمان باهم ارتباط دادشوند.

در بسیاری از جوامع، موازین شرعی باید لباس قانون را بپوشد، چه امور سیاسی و ادارهء جامعه، موضوعات عرفی اند. بخاطر باید داشت که در افغانستان مشکل نبود قانون مطرح نیست، بلکه عدم تطبیق و اجرای عملی قانون و بی اطلاعی و بی خبری مردم از مواد قانون است. در نهایت یاددهانی مینمایم که برای جلوگیری از اعمالیکه امنیت کشور و صلح جهانی را به مخاطره میاندازد، باید تلاش جمعی صورت گیرد. چون نظم جهان باید پایدار باشد، بنابراین، بر اصل ثبات پایدار باید ارجحیت قایل گردید و در عین زمان، قانون مداری باید به یک فرهنگ مبدل گردد. قابل یادآوری میدانم که دموکراسی یک پروسه است، نمیتوان دموکراسی را برسر لولهء توپ گذاشت و بسوی هدف فیر کرد.